

خاموشی سایه

تابستان یک هزار چهار صد و یک خورشیدی، هرگز از یاد جامعه فرهنگ ایران نمی‌رود. تابستانی که بر تو رنج آمیزش به سایه ادبیات ایران هم رجم نکرد. بی‌سایگی ادبیات ایران خود دردی جانفرساست. در گذشت تلخ هوشنگ ابتهاج با نام سوگوار سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) هم توامان شد. ابتهاج عمری طولانی داشت ولی این عمر دراز در راه خدماتی بزرگ به ادبیات ایران، به ویژه شعر مدرن و کلاسیک این بوم و بر سراف شد. زندگی بر تلاطم «سایه» چه پیش از انقلاب شکوهمند اسلامی، چه پس از این اتفاق بزرگ تاریخ معاصر ایران، بر جامعه ادبیات پوشیده نیست. ابتهاج در کشاکش مصائب دهر و کنش‌های سیاسی اجتماعی ایران، همواره شخصیت والای ادبی‌اش را حفظ کرد. هوشنگ ابتهاج پس از درگذشت «حسین منزوی» و «سیمین بهبانی» دو غزلسرای بزرگ و فراموش‌نشدنی تاریخ ادبیات ایران، شاخص‌ترین غزلسرای ایران بود اما در نگاه مرگ سرانجام سایه هوشنگ ابتهاج راهم از ادبیات ایران گرفت. به هر ترتیب ابتهاج از آن دسته انسان‌های جاودانه است. او حالا با تک‌تک واژه‌های خود در ادبیات ایران زیست می‌کند. روزنامه صبا در این شماره با جواد محقق، شاعر، نویسنده و پژوهشگر و اسماعیل آذر، کارشناس هنر و ادبیات ایران با موضوع درگذشت این شخصیت بزرگ ادبیات کشور گفت‌وگو کرده که در ادامه آن را می‌خوانید.

پاسر سماوات
گفت و گو

سایه در خانواده مرفهی بزرگ شده بود که سرمایه دار بودند و اوضاع معیشتی خوبی داشت. بلزهم تاکید می‌کنم او می‌گفت عقایدش کمونیستی نیست و سوسیالیستی است. که البته این عقاید هم چندان غلیظ نبود. اشتباه بزرگ ابتهاج ورود به حزب بود و اما او هم متوجه این اشتباه شد.

زنده‌نام هوشنگ ابتهاج پس از انقلاب در کانون نویسندگان ایران هم عضویت داشت اما از آنجا کنار گذاشته شد. چرا باید شخصیتی مثل ابتهاج مورد غضب هیئت دبیران این کانون قرار بگیرد.

اگر ذهنم در سمت یاری کند سیواش کسرابی به اتفاق فر بدون تنگبانی هم با ابتهاج از عضویت کانون نویسندگان ایران خلع شدند. موضوع این بود که آن‌ها از درون باهم اختلافات عدیده‌ای داشتند. اعضای کانون هرگز نتوانستند باهم بسازند. این اتفاق اگر در جمعیتی ۸۰ میلیونی رخ دهد، طبیعی است ولی آن‌ها در کل ایران ۸ هزار نفر هم نبودند!

درباره سیواش کسرابی صحبت کردید، او هم سرتوتست بهتری از دیگران نداشت. از کسرابی چیزی خاطر تان مانده؟

بله او پس از انقلاب اسلامی از ایران گریخت و در اقماری روسیه زندگی می‌کرد ولی او آخر عمر بشیمانی شدیدی سراغ او آمد. کسرابی با «هنور دزر باب» نویسنده بزرگ و برجسته معاصر افغانستان دوست بود و چند سال پیش وقتی زر باب به ایران آمده بود، صحبت ما به کسرابی رسید و زر باب گفت او آخر عمرش به شدت بشیمان شده بود و قصد داشت با مسئولان ایران صحبت کند که مرگ مجالی برایش نگذاشت. به گفته زر باب، کسرابی همیشه می‌گفت اشتباه کردیم اما فکر می‌کردیم روسیه مثل بهشت است ولی ما را فریب دادند، این مردم از ما شوربخت‌ترند!

آقای محقق آیا کتاب تازه‌ای در دست انتشار دارید؟

راستش مدتی است به زادگاهم «همدان» بازگشتم. فعالیت‌هایی درباره همدان‌شناسی انجام می‌دهم. هم کار پژوهشی در دست انتشار دارم، هم ادبیات و شعر. به نازگی هم انتشارات «گونا» مجموعه شعر «تورا دوست دارم» را که مربوط به گروه سنی نوجوان است به قلم منتشر کرده است.



اسماعیل آذر:
ابتهاج پیرو حافظ
و سعدی بود

اشعار زنده‌نام هوشنگ ابتهاج، اقتدر غنای ادبی و هنری دارد که تعدادی از خوانندگان برجسته و نام‌آشنای موسیقی ایران مانند علیرضا افتخاری، محمدرضا شجریان، محمد اصفهانی و شهرام ناظری هم از آثار او در کارهای خود بهره

برد چکمه سر بازان روس با یوتیفرم‌های بلندشان در این حزب به خوبی دیده می‌شد.

هوشنگ ابتهاج مدتی هم زندانی بود اما انتقالی افتاد و آزاد شد. شما از این موضوع چیزی می‌دانید؟

بله با وساطت آقای اخوان پیش مقام معظم رهبری، معظم له بازنده‌نام بهشتی صحبت فرمودند و شفاعت ایشان باعث شد، ابتهاج از بندرها شود.

واقعا ابتهاج به بیرنگ‌ها و تیرنگ‌های حزب توده وابسته بود؟

خبر انظر من را می‌خواهید؟ خیر نبود. ابتهاج آدمی نبود که اهل خیانت باشد. پس از شفاعت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، او به اتفاق دو سه نفر دیگر از بندرها شدند و بقیه برای محاکمه به دادگاه رفتند. به همین دلیل بود که ابتهاج پس از شهادت آیت‌الله بهشتی برایش غزلی سرود. سال‌های پس از آن هم ابتهاج بیشتر بیمار بود، گمان می‌کنم خانواده‌ای هم در ایران نداشت. سال‌ها پیش یک بار انتقالی در حال خروج از یک کتابفروشی مرحوم ابتهاج را دیدم و آن آخرین دیدار ما بود.

به نظر جریبان توده بر ششی عمیق و کلری در روشنفکران، نویسندگان و شعرای چند دهه پیش ما داشت.

همینطور است، جلال آل‌احمد هم در ۲۰ سالگی سردبیر مجلات حزب توده در ایران بود. دست بر قضا جلال آنجا هم بسبب رشد کرد و جای پیشرفت بسیار زیادی هم داشت اما انتقالی افتاد و مسیر زندگی آل‌احمد یک‌پاره تغییر کرد.

چه انتقالی؟

جلال آل‌احمد روزی در یکی از راهپیمایی‌های حزب توده، خودروهایی ارتش روسیه را در جمع راهپیمایان می‌بیند و خودش می‌گوید همواره گمان می‌کرده است توده حزبی مردمی و بومی در ایران است ولی نفرهای ارتش روسیه او را میخکوب می‌کنند. جلال آن روز یکی از انتظامات تظاهرات بود و لحظاتی بعد بازویش را بر بازو برای همیشه با حزب توده وداع می‌کند. همین اتفاق هم سلامتی قلم و روح آل‌احمد را نشان می‌دهد. آل‌احمد کسی بود که هر جا اشتباهی کرد از بازگشت ترسید. بسبب این از اعضای فرهنگی حزب توده سال‌ها بعد متوجه اشتباهات خود شدند. برای نمونه بزرگ علوی پیش از درگذشت اقرار کرد از اول به این حزب اعتقادی نداشته، یعنی از زمانی که به تفوذ و استیلای روسیه در این حزب پی برده است. او می‌گفت ما می‌توانستیم مردمی باشیم اگر از هر پادوی روس حرف نمی‌شنیدیم. می‌گوید «پادوی روس!» نمی‌گوید از فزاق‌ها یا سرباز دونه‌پایه روسی، می‌گوید پادوی روس او این دردناک است. تلاوت کننده است که جریبان روشنفکری در کشوری تحت تاثیر پادوهای کشوری بیگانه قرار بگیرد! «تورالدین کیانوری» در یکی از آخرین مصاحبه‌های اعتراف تلخی می‌کند و می‌گوید ما استعداد‌های ۵۰ سال خود را در خدمت روسیه قرار دادیم.

پس مرحوم ابتهاج بسبب زود از این ماجرا خود را کنار کشید.

جواد محقق:
اشعار نیمایی ابتهاج
به مشیری پهلوی
می‌زند



جواد محقق، شاعر معاصر ایران مدتی است به دبار فراموش شده‌اش، به زادگاه خود بازگشته تا صدها کیلومتر دورتر از هبله‌وی بابتخت کنار زلال آبشار گنجنامه و آرامش کوهپایه لوند به نگارش آثار جدید بپردازد. محقق از آن دسته ادیبانی است که با هیچ‌گونه‌ای در ادبیات ایران بیگانه نیست. او سوازی سرودن شعر و نگارش داستان و عقیده همیشگی و تغییر ناپذیرش مبنی بر جوششی بودن شعر و کوششی بودن داستان، گونه‌های نگارشی دیگر مانند گزارش، مقاله، یادداشت و فایع‌نگاری، تلویخ‌نویسی و گفت‌وگوراهم تجربه کرده است. جواد محقق با تایید تاثیر پذیری عمیق ادبیات ایران از حزب توده، پیوستن ابتهاج به این حزب را نقطه تاریکی در زندگی او می‌داند.

باتسلیت درگذشت زنده‌نام هوشنگ ابتهاج خدمت شما به نظر می‌رسد مرحوم ابتهاج گذشته از غزلسرابی در قالب‌های دیگر از جمله شعر نیمایی هم دستی بر آتش داشت.

همینطور است البته ابتهاج را بیشتر با غزل می‌شناسند و او سر و کار بیشتری هم با این قالب شعری داشت. ضمن اینکه در پاره شعر نیمایی هم بله او آثار بسیار خوبی هم در قالب شعر نیمایی داشت. زبان ساده‌او در کتاب «خون سر و» به خوبی نمایان است. زبان او هم مثل شخصیتش پیچیدگی نداشت. البته باید تاکید کرد از نظر قوت شعری کلرهای او مانند اخوان نبود. اتفاقاً بنده آثار نیمایی سایه را پیش از غزلیاتش می‌بینم.

زندگی سایه به ویژه بعد از انقلاب همواره با فراز و نشیب‌های اجتماعی سیاسی توأم بود. درباره زندگی او حضور ذهن دارید؟

مشخصاً مرحوم ابتهاج در جریبان تغییر و تحولات اجتماعی ایران کارهایی انجام می‌داد که یکی از آن‌ها شوربختانه عضویت در حزب توده بود!

این البته خیلی برای من جالب است امگرا ایشان بکنایه است نبود؟ پس حضورش در حزب توده چطور توصیف می‌شود؟

ببینید افراد دیگری هم بودند که با ایمان به ذات پارتعلی به حزب توده پیوستند. این حزب با حمایت روسیه تفوذ عجیبی در زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم ایران داشت. درباره مرحوم ابتهاج البته خودش گفته بود گرایش‌های سوسیالیستی دارنده کمونیستی و همین موضوع باعث سرد شدن او و در نهایت جدایی‌اش از حزب توده شد. جالب‌تر اینکه هوشنگ ابتهاج عضویت در شورای مرکزی حزب توده را هم در برعهده داشت حزبی که آشکارا وابسته و وامدار روسیه بود و